

انسان شناسی منسیوس

قربان علمی*

چکیده

این مقاله به بررسی تحلیلی انسان شناسی منسیوس، یکی از بزرگ ترین فرزندان چین باستان و تأثیرگذار بسیار مهم بر حیات فکری و عملی مردم سرزمین خاور دور، پرداخته است. مضمون مرکزی فلسفه منسیوس برداشت او از طبیعت انسان است. پرسش از طبیعت واقعی انسان برای منسیوس پرسشی راستین و اساسی است که در ساختار وجودی او باید به آن پاسخ یافت. شناخت طبیعت انسان از یک سو از فهم او از خدا/تین گرفته شده و از سوی دیگر از ایده انسان کامل وی. او طبیعت آدمی را نیکو دانسته و ابعاد تشکیل دهنده وجود انسان را در سه عنصر ذکر می کند: (۱) جسم انسان که فی نفسه بد نیست، اما باید تحت کنترل ذهن آگاه قرار گیرد؛ (۲) ذهن (قلب) که انسان به واسطه آن می تواند انسانی رفتار کند. راه رسیدن به ذهن کامل توسعه دادن و پرورش آن از راه تفکر است. (۳) طبیعت انسان، جنبه ای از وجود انسان که پدیدآورنده انسانیت است. توسط ذهن کامل ظاهر می شود و تجلی می یابد و جسم حامل آن است؛ ولی هرگز با ذهن و جسم یکی نیست. طبیعت انسان حقیقتی محض است که هر انسانی حتی شرور هم آن را دارد؛ خوبی صرف است به خاطر این که عناصر بد در آن وجود ندارد. این جنبه است که باید کشف و پرورش یابد.

کلیدواژه ها: انسان شناسی، منسیوس، طبیعت، ذهن، جسم، شانگ-تی.

* دانشیار گروه ادیان و عرفان تطبیقی دانشگاه تهران (gelmi@ut.ac.ir).

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۰

بیان مسئله

شناخت طبیعت و سرشت، یعنی توانایی‌ها و استعدادهای بالقوه انسان و کمال نهایی آنها، امری مهم و ارزشمند، برای شکوفایی آنها و به فعلیت رسیدن انسانیت است. به همین جهت، بحث درباره ماهیت و سرشت انسان از دیرباز تاکنون در اکثر مکاتب و از دیدگاه صاحب‌نظران مختلف مطرح بوده، و آنان به تناسب بینشی که در این زمینه داشته‌اند، نظراتی را مطرح و متناسب با آن در تعلیم و تربیت انسان روش‌هایی را ارائه داده‌اند. در مورد طبیعت آدمی، نظریه‌های گوناگونی وجود دارد: الف) انسان فطرتاً خوب و پاک و دارای وجودی صاف و زلال است. ب) انسان فطرتاً زشت و پلید و مظهر آلودگی است. ج) خلقت اولیه انسان و سرشت او نه خوب است و نه بد...

یکی از این صاحب‌نظران منگزی^۱ یا منسیوس^۲، ۲۸۹-۳۷۲ ق.م، یکی از بزرگ‌ترین فرزندان و دانشوران اخلاقی چین باستان و تأثیری بسیار مهم بر حیات فکری و عملی مردم سرزمین خاور دور، بیش از دو هزار سال داشته است. منسیوس بومی ایالت تسو، در قسمت جنوبی ایالت شانتونگ فعلی، در شرق چین در سده سوم قبل از میلاد مسیح و احتمالاً هم عصر با ارسطو می‌زیسته است. وی از شاگردان و نوادگان کنفوسیوس است. منسیوس همراه با شون زی از شارحان و ترویج‌دهندگان آرا و اندیشه‌های کنفوسیوس بود.

این اندیشمند و شارح بزرگ مکتب کنفوسیوس، مبادی و باورهای استاد خود را در باب خیر و خوبی و حسن فطری انسان و رعایت اسلوب و آداب برای نگاهداشت و محافظت سعادت و رستگاری انسان بار دیگر بیان کرد. او فردی است محافظه‌کار، ولی اعتقاد او جزمی نیست؛ احترام زیادی برای گذشته، مبانی و اصول یائو و شون و دیگر حاکمان حکیم، قایل است. ولی پیرو کورکورانه و نسنجیده از گذشته نیست. به اعتقاد منسیوس، آنچه خوب است، باید پذیرفت، اما بایستی شرایط موجود را نیز در نظر داشت. بازگشت به دوران طلایی کهن را باید سرمشق قرار داد، ولی تا جایی که نیک بودن آن به اثبات رسیده باشد. تجربه و عقل از هم جداشدنی نیست و تقلید صرف را هرگز نباید پذیرفت. او یکی از علاقه‌مندان «کتاب تاریخ» و «کتاب شعر» است، دو کتابی کلاسیک که روح «دوران طلایی» تاریخ چین را مجسم می‌کند. اما این علاقه او را از

1. Mengzi
2. Mencius

نگاه نقادانه به آنها باز نداشت. از این رو، در سایه عقل و حکمت، منسیوس می‌گوید: «آن بهتر بود که بدون کتاب تاریخ بودیم، تا این که به صورت کورکورانه آن را به طور کامل بپذیریم...» او اصول و آیین‌های گذشته را (از جمله آیین عزاداری و مناسک قربانی و مبانی اخلاقی و...) نه به خاطر تاریخی بودن، بلکه به خاطر عقلانی بودن و جنبه روان‌شناسی و اخلاقی آنها می‌پذیرد (Wei, Nivson, 1987: 373; 1916: 82-84).

منسیوس در دورانی پر از آشوب و کشمکش تاریخ چین زندگی می‌کرد. دوره‌های که ایالت‌های متخاصم در حال رقابت و کشمکش با هم بودند. شاهزادگان و فرمانروایان ایالت‌ها به فکر خوشگذرانی خود بوده و هدفی جز گسترش قلمرو حکومتی و وضع مالیات‌های سخت بر مردم و پرکردن خزانه‌ها و تولید سلاح‌ها و جنگ‌افزارها نداشتند. حاکمان، جنگ‌افروز و خودخواه بوده و شرور و ناخوبی‌ها جامعه را فرار گرفته بود. منسیوس نسبت به این امور حساس و ناراحت بوده و در نگاه به زندگی اخلاقی مردم، تصویری مبهم و تأسف باری را می‌دید. پروراندن خوبی و فضیلت نادیده گرفته شده، مبانی عدالت و نیک‌خواهی کنار نهاده شد، همه به دنبال سود خود بوده و احترام و ارزش واقعی انسان کنار نهاده شده بود. پادشاهان خودکامه در پی کشورگشایی و گسترش مرزهای خود بوده و مردم را به حال خود در فقر و گرسنگی رها کرده بودند. او با احساس ناراحتی شدید از این وضعیت، با سفر به ایالت‌های مختلف آنها را به نیکی و عدالت دعوت می‌کرد. او در دوره‌ای که پادشاه مقامی خداگونه داشت و صاحب مال و جان مردم بود، نظریه «رجحان مردم بر پادشاه» را ارائه داد. او که در بیان آرا خود بی‌پروا بود، وقتی فقر و تنگدستی مردم ایالت را دید، با عتاب به فرمانروای آنجا گفت:

«مردم از گرسنگی رنگ بر چهره ندارند، پشت پیران از بردن بار خمیده شده، در حومه شهر عده‌ای از گرسنگی مرده‌اند در حالی که مطبخ شما مملو از گوشت و انبارهای شما مملو از غلات است و در اسطبل شما اسب‌های فربه وجود دارد. وقتی زمامداری خود را پدر مردم می‌نامد، چطور می‌تواند آنها را به حال خود در فقر و گرسنگی رها کند» (دوست‌محمدی، ۱۴۰۰: مقدمه).

منسیوس به وخامت اوضاع و مسئولیت و تعهد خود آگاه بود و قصد نجات مردم و برون رفت از این اوضاع را داشت و خود را برای دفاع از بنیادها و آموزه‌های پیشینیان آماده می‌کرد. مسائل و مشکلاتی که سقراط و مکتب او در یونان با آن، دست‌وپنجه نرم می‌کرد، به طور هم‌زمان برای چین

نیز پیش آمده بود. از این رو منسیوس، مسئولیت دوسویه‌ای بر دوش داشت. از یک سو می‌بایست؛ مانند فیلسوفان یونان، دفاع از اخلاق را برعهده می‌گرفت و از طرف دیگر مجبور بود امپراطوری درهم‌ریخته و آشوب‌زده زمان را به سامان آورد (Lee, 1990: 27; Wei, 1916: 12-14). منسیوس در صد ریشه‌یابی این مشکلات بوده و مانند برخی از اسلاف خود منشأ آن را در طبیعت آدمی می‌دانست. تا بتواند با شناختن طبیعت انسان، راه حلی واقعی برای آن ارائه دهد.

بیشتر پژوهشگران بر این باورند که نوشته‌های منسیوس شامل هفت کتاب بوده که هم اکنون به‌عنوان «آثار منسیوس»^۱ موجود است. هر بخش از این کتاب چند قسمت دارد. هر کدام از این بخش‌ها حاوی جمله‌های کوتاه، داستان‌ها، حکایت و تمثیل‌هایی است که بیشتر به‌صورت دیالوگ و گفتگو بین او و دوستان، شاگردان، حاکمان و وزیران است. این کتاب آکنده است از انسان‌شناسی و مبانی آن، اخلاق، سیاست و دانش اداره جامعه است و بعد از خودش یکی از چهار کتاب مشهور مکتب کنفوسیوس شود (Nivson, 1987: 373; Wei, 1916: 30-35; Yu-Lan, 1947: 112). هدف پژوهش حاضر، بررسی دیدگاه منسیوس در باره طبیعت انسان و ساختار و چگونگی آن است. مضمون اصلی اندیشه منسیوس برداشت او از طبیعت انسان است و این برداشت از یک سو از فهم او از خدا گرفته شده و از سوی دیگر از ایده انسان کامل وی؛ لذا برای درک طبیعت انسان، باید به طور خلاصه به برداشت وی از خدا پرداخت.

۱. خدا

در اهمیت آرا مهم او می‌توان گفت که او باور داشت که اگر انسان قلب خود را محافظت کند، طبیعت اصلی خود را پرورش می‌دهد و وقتی که به طبیعت اصلی خود برسد، به تین خدمت می‌کند، و چنین خدمتی از قربانی و اهدا پیشکش‌ها والاتر است. این نشان می‌دهد که منسیوس افزون بر توجه به ظاهر دین و مبانی کهن، قصد احیاء اصل آن را دارد و به روح و باطن آن مبانی توجه خاص دارد (Arthur, 1882: 71)؛ لذا یکی از مهم‌ترین ایده‌های که ایضاح آن می‌تواند برای تبیین نظام انسان‌شناسی منسیوس کمک کند مفهوم خدا در منظومه فکری او است، هر چند پرداختن کافی به آن فرصتی دیگر می‌طلبد.

1. The works of Mencius.

در اندیشه منسیوس معنای واژه تین/آسمان^۱ صراحتاً تحول یافته است. او برخلاف کنفوسیوس که فقط اشارات پراکنده‌ای به خدا داشته، بارها سخن از تین/آسمان بر زبان می‌راند که البته به‌مثابه خدای متشخص نیست. در دیدگاه او، آسمان در دل‌وجان انسان جای دارد، هرگاه فرد، نفس و ذات خود را شناخت، آسمان را هم خواهد شناخت (چینگ، ۱۳۸۳: ۱۱۷). درباره تین/آسمان از نگاه منسیوس باید گفت که به‌طور کلی سه مفهوم از تین/آسمان در آثار منسیوس مطرح است؛ آسمان طبیعی^۲، طبیعت، آسمان شخصی^۳، خدای شخصی که مقصود او در آنجا که آسمان را منبع و منشأ سرشت انسان، و طراح و به‌وجودآورنده شاکله و ساختار وجودی فرد می‌داند، و طبیعت انسان را سازگار و هم‌سنخ با آسمان می‌خواند، به مفهوم شخصی است (Pan, 2005: 21).

فانگ یو-لان نیز در تحلیل آسمان این‌گونه می‌گوید:

بنا بر عقیده منسیوس و مکتب کنفوسیوس‌گرایی وی، کائنات در اصل یک کائنات اخلاقی است. اصول اخلاقی انسان نیز اصول متافیزیکی کائنات است و طبیعت انسان استنساخی از این اصول است. زمانی که منسیوس و مکتبش از خداوند صحبت می‌دارند، منظورشان همین کائنات اخلاقی است، و درک این کائنات اخلاقی همان چیزی است که منسیوس آن را «خداوند حکیم/آسمان حکیم» می‌نامد. اگر انسانی خدا را بشناسد، وی نه فقط شهروند جامعه، بلکه در عین حال شهروند خداوند است و این، همان تین مین است (Yü-Lan, 1947: 81).

البته «شانگ تی^۴» یا «تین» کلمه‌ای است که به آسمان ترجمه شده است و می‌توان مشابه خدا در ادیان و مذاهب در نظر گرفت؛ و والاترین مفهوم در فلسفه منسیوس است. قدرت حکمرانی می‌دهد و حاکم مطلق و مسلط بر هر چیز در جهان است. او حاکمی دانا است. بدون امر او هیچ چیز در جهان روی نمی‌دهد (Mencius, 1999: 27)؛ او آسمان را خالق و حیات‌بخش انسان دانسته و هرچه را که انسان دارد را از جانب آسمان می‌شمارد. او در آثار خود سخنی از «کتاب شعر» نقل می‌کند که حاکی از این امر است «آسمان بشر را بر روی زمین آفرید و ویژگی‌ها و قوانین و توانایی‌های ویژه به او عطا کرد و روابطی خاص بین آن‌ها به وجود آورد و حاکمان و معلمانی را برای

1. Tien/Heaven
2. natural heaven
3. personal Heaven
4. Shang-ti

تعلیم و هدایت برایشان گماشت...» (Mencius, 1999: 33, 215, 251). آسمان به همه‌ی انسان‌ها توانایی و استعداد یکسان داده است و همه را مساوی با هم خلق کرده است و کسی را بر دیگری امتیاز نداده و همه در برابر او یکسان هستند. طبقه‌ای در جامعه ممتاز نیست و پیش از اینکه انسان‌ها در استعدادهای اخلاقی و عقلانی یکسان باشند، در برابر قانون کشور نیز برابرند و هر فردی بنا بر استعداد آسمان دادی خود، می‌تواند یک حکیم بشود (Wei, 1916: 36, 39).

منسیوس برای رسم قربانی به پیشگاه آسمان و ارواح نیاکان منزلت زیادی قائل است و می‌گوید: گرچه ممکن است فردی شرور باشد، اما اگر افکارش را تنظیم کند و روزه بگیرد و تطهیر نماید، می‌تواند برای پروردگار قربانی کند (چینگ، ۱۳۸۳: ۱۷۷). او توجه به قلب و ذهن و سرشت اصلی فرد را خدمت به آسمان دانسته و آن را از اهدای قربانی و هدایا به درگاه او والاتر شمرده و معتقد است اگر انسان قلبش را محافظت کند، طبیعت خود را پروراند و به آسمان خدمت کرده است (Arthur, 1882: 71, 73). اما اگر کسی از طبیعت اصلی خود غفلت کند و شرارت پیش گیرد، هنوز راه برای بازگشت دارد، و می‌تواند توبه و تطهیر نموده و با تنظیم افکار و توجه دوباره به قلب خود، به راه حق بازگردد (Arthur, 1882: 126).

۲. انسان

همان‌گونه که گفته شد مضمون مرکزی فلسفه منسیوس شناخت طبیعت انسان است و این شناخت از یک سو از فهم او از تین گرفته شده و از سوی دیگر از ایده انسان کامل وی. منسیوس مانند بسیاری از فیلسوفان دیگر، مشتاق بود تا با پیشنهاد پادزهری که به نظر او شرور جهان را برای همیشه درمان می‌کند، به عصر خود خدمت کند. او تصویر روشنی از شرایط موجود زمان و جامعه خود بود. دوره او سردرگمی و آشفتگی در سیاست، اندیشه و قلمرو اخلاقی بود. کل مشکل برای منسیوس، را می‌توان به یک عامل فروکاست، فساد طبیعت (هسین)^۱ انسان‌ها است. به همین دلیل است که او بر مراحل مختلف مسئله هسین تأکید بسیار زیادی داشت. منسیوس

۱. مترجمان اصطلاح چینی هسین را به «ذهن» یا «قلب» یا «حس» یا «احساس» ترجمه کرده‌اند. اما هیچ یک از اینها رضایت‌بخش به نظر نمی‌رسد. «ذهن» قوه عقلانی شناخت را مطرح می‌کند و «قلب» جنبه عاطفی زندگی معنوی انسان را نشان می‌دهد. این دو اصطلاح به اندازه کافی گسترده نیستند که کل دامنه طبیعت انسان را پوشش دهند.

این اصطلاح را گاهی به معنای وجدان، تجسم متافیزیکی همه اصول اخلاقی، و در مواقع دیگر به معنای قوه شناخت به کار می‌برد. دانستن برای چینی‌ها، آنقدر با اراده در هم‌تنیده است که هرگز زحمت تشخیص دلیل نظری از عقل عملی را به خود نداده‌اند. این واقعیت به این معناست که نه تنها چینی‌ها، مانند ارسطو، معتقدند که قلب اندام دانستن است، بلکه به این معناست که برای آنها، دانستن و اراده ذاتا یکی است. سپس، هسین نیز به معنای «حس» به‌عنوان «حس شرم» یا «احساس» به‌عنوان «احساس همدردی» استفاده می‌شود (Shih, 1963: 319).

۲.۱. ابعاد وجودی (شاکله) انسان

انسان دارای دو بعد ظاهر و باطن است. بعد ظاهر، جسم او، و بعد باطن، روح اوست. جسم و روح، دو جنبه آسمان دادی انسان است که هیچ دوگانگی بین این دو وجود ندارد، اگر یکی از این دو نباشد، انسان نیز وجود ندارد و نیز باتوجه‌به هر دوی اینهاست که به یک موجود، انسان می‌گویند. افراد بشر، طبیعت‌های مختلفی ندارند، بلکه همه آنها به صورت یکسان از یک طبیعت، آن هم خوب برخوردار هستند (Arthur, 1882: 44). هرچند سه عنصر یا سه بعد تشکیل دهنه وجود آدمی هستند:

الف) جسم و ویژگی‌های جسمانی؛^۱ ب) ذهن (قلب)؛^۲ ج- طبیعت^۳ (Pan, 2005: iii).

جسم که شامل تمایلات جسمانی و طبیعی انسان است. ذهن که تشخیص‌دهنده اخلاق درست از نادرست است. طبیعت یا فطرت انسان که با عمل جسمانی و اخلاقی در ارتباط است؛ ولی جسم و ذهن نیست (Pan, 2005: 35).

۲.۲. جسمانیت انسان

ویژگی‌های جسمانی فرد، تمایلات بیولوژیکی انسان است که در آن با حیوان مشترک است. از این بخش می‌توان به بعد حیوانی نیز تعبیر نمود. عناصر موجود در آن فی‌نفسه نه خوب هستند و نه بد. ارزش‌گذاری اخلاقی در آن نمی‌توان کرد. مثل حرص، طمع و درندگی و... چون این

-
1. Human physicality (Physical hsing)
 2. Human mind
 3. Human nature (=human hsing)

عناصر در بعد حیوانی او هستند پس نمی‌شود گفت که آن‌ها خوب هستند یا بد هستند. نمی‌توان و نباید عناصر نه خوب و نه بد را از بین برد؛ چون آن‌ها برای زندگی فیزیکی و جسمانی لازم‌اند. این بخش یا ویژگی از وجود انسان در بردارنده جسم، حواس و ویژگی‌های فیزیکی او است؛ منسیوس این بعد وجود آدمی را بد نمی‌داند، ولی معتقد است اگر تحت کنترل ذهن آگاه قرار نگیرد منجر به گمراهی انسان می‌گردد. این بخش زمانی که کنترل نشود، هیچ تمایزی را بین انسان و غیر انسان نشان نخواهد داد؛ بنابراین منسیوس، زمانی که بحث از طبیعت آدمی می‌کند، اهمیت زیادی برای این بخش (جنبه) از وجود انسان قائل نمی‌شود.

منسیوس بر این باور است که در ذات هر انسانی عناصر نیکو وجود دارد. اما غیر از این عناصر نیکو، موارد دیگری هم هست که فی‌نفسه نه خوب است و نه بد، اما اگر به شیوه صحیح مهار نشود، ممکن است به بدی گراید. بنا به نظر منسیوس اینها ویژگی‌هایی است که انسان در داشتن آن با سایر مخلوقات سهیم است که معرف جنبه حیوانی بشر است، و بنابراین اگر بخواهیم درست بیان کنیم نباید آن‌ها را بخشی از طبیعت آدمی تلقی کنیم (Yu-Lan, 1947: 112).

این ساحت از وجود انسان که شامل جسم و تمایلات بیولوژیکی او است با فرد زاده شده و جنبه مشترک انسان با حیوان است و به خودی خود نمی‌تواند موجب تمایز بین انسان و حیوان باشد. تفاوت بین انسان و حیوانات، امری ظریف است، انسان عادی و معمولی این ویژگی متمایز کننده را نادیده گرفته و از دست می‌دهد، حال آن که انسان نجیب آن را نگه می‌دارد. جسم و صورت با ما زاده می‌شوند؛ اما، تنها حکیمان می‌توانند به درستی آن را درک کنند و برآورد کاملی از آن داشته باشند. یعنی این که تنها حکیمان می‌توانند جسم را کنترل کنند و آن را در طریقی مناسب به کار گیرند (Pan, 2005: 26-27).

منسیوس، بر خلاف شون-زی، ویژگی‌های جسمانی انسان را طبیعت او، یعنی جزء طبیعت اصیل انسان نمی‌داند، و چنان که اکثر محققان گفته‌اند: قوه‌هایی که سرآغاز رفتار خوب انسان باشد، هم نیستند.

انسان به لحاظ جسمانی نیازهایی دارد که در این ارتباط با حیوانات شریک است؛ بنابراین، نمی‌توان آن را به‌عنوان رمز یا نشانه طبیعت انسان تلقی کرد. در نظر منسیوس، امیال و توانایی‌های جسمانی و آموزه‌ها و شیوه‌های زندگی هیچ یک تعیین‌کننده انسانیت انسان نیستند.

این جوهر یا طبیعت او است که انسان را انسان می‌کند. این امر مطلق و تغییرناپذیر همان چیزی است که منسیوس از آن به «طبیعت انسان» تعبیر کرده است. بدون این جوهر و طبیعت، تمام ویژگی‌های منحصر به فرد او بیش از یک صورت خالی نخواهند بود. تمایلات جسمانی وجود دارند، اما منحصر به انسان نیستند. اخلاق وجود دارد و منحصر به انسان است، اما انسان را بدون طبیعت انسانی «واقعاً» انسان نمی‌سازد. با این وجود، «طبیعت انسانی» در منسیوس مانند «روح القدس» نیست، زیرا در فلسفه مسیحی، «روح القدس» تنها پس از پاک شدن روح به شخص فرود می‌آید. در حالی که «طبیعت انسانی» در نظر منسیوس ذاتی هر شخص است و حتی اگر او شرور شود در وی باقی است (Pan, 2005: 18).

هر آنچه که مغایر با طبیعت انسان باشد، مطلوب نیست. حتی فضیلت نیاز به فرو نشاندن و سرکوب خواسته‌ها و امیال ندارد. تنها نیاز دارد که امیال و خواسته‌های نفسانی تحت نظام درست هدایت مبانی وجدانی (طبیعت هوشیار) قرار گیرند. ایده‌های آسمانی، امیال انسان‌ها را هدایت می‌کنند، اما آنها را فرو نمی‌نشانند (Arthur, 1882: 45; Wei, 1916: 39).

۲.۳. ذهن یا قلب

به اعتقاد منسیوس، در کنار حواس و امیال، عنصر دیگری به نام قلب، به‌عنوان چکیده‌ای کلی از انگیزه‌های والا، به‌ویژه تفکر، قرار دارد. منسیوس گفته است:

تفکر (اندیشه) کنید، به حقیقت دست می‌یابید؛ اگر فردی تفکر نکند، به هیچ چیز نخواهد رسید. این همان چیزی است که تین/آسمان به ما داده است. بگذار فرد، در ابتدا، در اندیشه و تفکر قرار گیرد (که در اینجا بزرگی طبیعت بشر نامیده شده است)، و کوچکی (حواس و امیال) نمی‌تواند آن را به زور از او جدا کند.

معادل چینی برای ذهن و قلب بشری هسین^۱ است، واژه‌ای که برای قلب یا ذهن و حیات انسان به کار می‌رود. انسان نعمت حیات و تمامی موهبت‌های ذاتی بشری، به‌ویژه قوه مشترک درک و تشخیص اخلاقیات و امور معنوی را از تین دریافت کرده است. منسیوس می‌گوید: که حس تشخیص صحیح و خطا در تمامی انسان‌ها مشترک است و همین وجه ممیزه انسان با

حیوان است. از این اصل اعتقاد دیگری ناشی می‌شود که عبارت از برابری و مساوی بودن ذاتی انسان‌ها است (چینگ، ۱۳۸۳: ۱۱۹-۱۱۷).

هسین به معنای امری در باطن است که از نماد آتش گرفته شده و برای دل یا ذهن استفاده می‌شود. منسیوس می‌گوید: دل را آسمان به ما داده و آن ما را به سمت آسمان نیز برمی‌گرداند. این جان و دل نمایانگر و نماد واقعیت وحدانیت و یکتایی انسان با آسمان است. دل، خمیرمایه و بستر فضایل فطری و ذاتی انسان است که برای به بارنشستن و شگفتن نیاز به تهذیب و پرورش دارد (چینگ، ۱۳۸۳: ۱۲۱).

به‌وسیله این توانایی تفکر که در طبیعت انسان جای دارد، او قدرت انتخاب نیز دارد. نه تنها قدرت انتخاب در انسان وجود دارد (به‌واسطه اندیشه کردن)، بلکه تفاوت‌ها در انسان‌ها از بیرون ناشی می‌شود.

منسیوس می‌گوید: «دو نوع بزرگی (شرافت، افتخار) وجود دارد، یکی آسمانی (خیرخواهی، صداقت و عدالت، حکمت و آداب دانی) و دیگری انسانی (شاهی، وزارت و...) که پیشینیان، بزرگی آسمانی را پروراندند، و بزرگی انسانی بی‌درنگ پس از آن آمد...» (Arthur, 1882: 51-52).

ذهن (قلب) جنبه‌ای (صورتی) از وجود انسان است که به‌واسطه آن فرد می‌تواند به‌عنوان انسان رفتار کند. ذهن به دو صورت است؛ ذهن محدود که جزئی از ذهن کامل است، از این‌رو معمولاً موجب رنج و زحمت می‌شود، و عامه مردم؛ چون کمتر تفکر می‌کنند، بیشتر متمایل به برخورداری از این ذهن هستند؛ و ذهن کامل که مقدر در طبیعت انسان است و مطلق، اما اگر انسان نتواند آن را انتخاب کند، نمی‌تواند به کنه آن برسد و آن را بشناسد. راه رسیدن به ذهن کامل توسعه دادن و پرورش آن و تفکر در ذهن محدود است.

منسیوس به دو صورت از ذهن انسان اشاره می‌کند:

الف) ذهن (قلب) کامل آرمانی^۱، بر حسب ابعاد (ساختار)، ذهنی اصیل بوده و از جنبه تربیتی، کامل است. ذهن کامل، طبیعت نیک انسان را متجلی می‌سازد؛ و شامل فضایل نیز است. «آنچه که ابر مرد به‌عنوان طبیعت خود پیروی می‌کند، آن را خیرخواهی، عدالت، آداب دانی و حکمت گویند که در قلب او ریشه دارد و...» (Arthur, 1882: 56-57).

همه فضیلت‌هایی که منسیوس از آنها نام می‌برد و از آن دفاع می‌کند، با ذهن ارتباط دارند و ذهن اصیل را نیک می‌سازند. اما هر فردی این ذهن را دارد؛ اما استفاده کامل از آن بر عهده خود اوست. منسیوس می‌گوید: «نه تنها حکیمان این ذهن را دارند، بلکه هر فردی آن را دارد. تنها تفاوت این است که حکیمان آن را محافظت می‌کنند و از دست نمی‌دهند» (Pan, 2005: 39-40). به عقیده منسیوس: همه ذوق‌ها میل چشایی یکسان دارند؛ همه گوش‌ها در شنیدنی‌ها و همه چشم‌ها در دیدن، یکسان هستند. آیا می‌شود ثابت کرد که قلب‌ها در داشتن چیزی معمول و یکسان با همدیگر، استثنا هستند؟ چه چیزی برای همه قلب‌ها یکسان و معمول است (و همه قلب‌ها آن را دارند)؟ حکمت (عقل) و عدالت است. حکیم انسانی ساده و معمولی است که ابتدای همه، این عنصر معمول موجود در قلب را می‌یابد. از این‌رو، حکمت و عدالت، قلب را ارضا و خشنود می‌کنند، همان‌طور که غذا ذوق را ارضا می‌کند.

به نظر منسیوس هر انسانی این ذهن کامل و اصیل را دارد که می‌تواند آسیب ببیند، گم شود و یا مسدود گردد. زمانی که فردی از درک و آگاه شدن به تمام ذهن کوتاهی کند، ذهن شکل جزئی به خود خواهد گرفت (Pan, 2005: 39-40).

ب) ذهن جزئی^۱: این نوع از ذهن اصیل نیست؛ بلکه با نادیده گرفتن و غفلت و یا صدمه زدن به ذهن کامل، به وجود می‌آید. منسیوس برای این ذهن غیر اصیل، به طور واضح و یا به تلویح، ذهن گم شده، ذهن جزئی، ذهن محدود و ذهن در بند^۲ را به کار می‌برد. منسیوس از قول لو هسیانگ- شان^۳ می‌گوید: «ذهن تنها یک ذهن است»؛ و تنها تفاوت بین ذهن محدود (که عامه مردم متجلی کننده آن هستند) و ذهن کامل (که حکیمان متجلی کننده آن هستند) در این است که ذهن محدود، بخشی کوچک از ذهن کامل و اصیل است؛ زمانی که فرد بخش جزئی (کوچک) را پیروی می‌کند، درحالی‌که تمام وجود را نادیده می‌گیرد، به نظر می‌رسد که انسان حقیری است، چون ذهن او «ذهن اصیل» نیست، و به نظر می‌رسد که او ذهن خود را «از دست داده و گم کرده است». از نگاه منسیوس تفاوت انسان‌ها در آن چیزی

1. Partial mind
2. ensnared mind
3. Lu Hsiang - Shan

است که آنها پیروی می‌کنند، اگر بزرگی را پیروی (انتخاب) کنند، بزرگ و اگر حقارت را پیروی (انتخاب) کنند، حقیر خواهند شد (Pan, 2005: 40-43).

از این رو، منسیوس می‌گوید:

حس شنوایی و بینایی قادر به اندیشیدن و تفکر نیستند و ممکن است از طریق اشیاء بیرونی (خارجی) گمراه شوند. زمانی که اندام‌ها و حواس جسمانی در ارتباط با اشیاء خارجی قرار می‌گیرند، به آسانی گمراه می‌شوند. اما ذهن (قلب) می‌تواند بیندیشد؛ وقتی که ذهن به‌درستی بر روی اشیا تمرکز می‌کند، فرد می‌تواند آن را دریابد، در غیر این صورت فرد آن را از دست خواهد داد (Pan, 2005: 44; Chang, 1967: 275).

رابطه درست و صحیح بین ذهن و طبیعت انسان را می‌توان چنین ترسیم کرد: ذهن محدود در صورت توسعه و تفکر، به ذهن اصیل و کامل می‌رسد و در نتیجه به شناخت طبیعت خود دست می‌یابد و شناختن طبیعت به شناخت آسمان منجر می‌شود.

این رابطه نشان‌دهنده حرکت (تفکر) و توسعه ذهن محدود است. هدف، گسترش و توسعه ذهن، و رسیدن به ذهن اصیل است که از طریق آن، فرد می‌تواند طبیعت خود را بشناسد. چیزی که در این جا تغییر می‌کند، طبیعت انسان نیست، بلکه ذهن است که جنبه کامل آن، قطعاً خوب است، و جنبه محدود آن می‌تواند، بد باشد (Pan, 2005: 45).

دیوید نیوسن منسیوس را قدیم‌ترین مؤلف و محقق می‌داند که تربیت و پرورش هسین (قلب - ذهن) انسان را به طور مفصل مطرح کرده و این ایده را به گونه‌ای اساسی بررسی کرده است. به اعتقاد منسیوس، «هسین، اساس و منشأ اخلاق است (فضایل)؛ همه ما این قلب - ذهن را داریم که درست را از غلط تشخیص می‌دهد. این امر در صورتی است که این توانایی تشخیص درونی، با دقت، پرورش یابد و تربیت شود» (Nivson, 1987: 324).

باتوجه به آنچه که گفته شد، می‌توان دریافت که منسیوس، قلب و ذهن را در یک کلمه با عنوان هسین به کار می‌برد؛ و مطلب دیگر این که طبیعت (سرشت) و قلب انسان به یک معنی به شمار نرفته است.

لذا منسیوس اظهار می‌دارد که اگر انسان قلب خود را محافظت کند، طبیعت اصلی خود را پرورش می‌دهد؛ و وقتی که به طبیعت اصلی خود برسد، به آسمان خدمت می‌کند، و چنین خدمتی را از قربانی و اهدای هدایا نیز والاتر می‌داند. این نشان می‌دهد که منسیوس افزون بر

توجه به ظاهر دین و مبانی کهن، قصد احیاء اصل آن را دارد و به روح و باطن آن مبانی توجه خاص دارد (Arthur, 1882: 71).

۲.۴. رابطه ذهن و طبیعت

رابطه درست و صحیح بین ذهن و طبیعت انسان را می‌توان چنین ترسیم کرد: ذهن محدود در صورت توسعه و تفکر، به ذهن اصیل و کامل می‌رسد و در نتیجه به شناخت طبیعت خود دست می‌یابد، و شناختن طبیعت به شناخت تین - خدا- منجر می‌شود.

این رابطه نشان دهنده حرکت (تفکر) و توسعه ذهن محدود است. هدف، گسترش و توسعه ذهن، و رسیدن به ذهن اصیل است که از طریق آن، فرد می‌تواند طبیعت خود را بشناسد. چیزی که در این جا تغییر می‌کند، طبیعت انسان نیست، بلکه ذهن است که جنبه کامل آن، قطعاً خوب است، و جنبه محدود آن می‌تواند، بد باشد (Pan, 2005: 45).

به عقیده منسیوس، طبیعت انسان چیزی نیست که بتواند تغییر کند یا پرورش یا کاهش یابد. منسیوس گفته است که فضایل در طبیعت انسان وجود دارند، هرگز نگفته است که آن فضایل در طبیعت انسان، (برحسب اندازه) کوچک و جزئی هستند. در حقیقت، در تصویر منسیوس، این فضایل در طبیعت انسان به طور کامل وجود دارند (Pan, 2005: 49).

همان‌طور که طرق اخلاقی در سطح ذهن وجود دارند، روش‌های غیراخلاقی نیز در سطح ذهن (محدود) وجود دارند. انسان‌ها آزادی انجام هر آنچه را که می‌خواهند دارند. هم طرق اخلاقی و درست (که به ذهن کامل مربوط‌اند) و هم زمینه‌های وحشی‌گری و خودسری (که به ذهن محدود مربوط‌اند)، به لحاظ نظری، در سطح ذهن وجود دارند. فرد ناچار به انتخاب یک جنبه است، اما در هر صورت طبیعت انسان همچنان خوب است (Pan, 2005: 57).

هر چند ذهن محدود می‌تواند بد باشد، ذهن کامل، به‌طور قطع، خوب است. ذهن کامل، متجلی‌کننده طبیعت انسان است؛ از آنجایی که ذهن کامل نیک است، اما آن اصل و منشأ که ذهن کامل آن -طبیعت انسان- را ظاهر می‌سازد، نیز خوب است؛ و خوب بودن طبیعت انسان امری نسبی نیست، بلکه امری کاملاً مطلق است (Pan, 2005: 58-66).

بنابر این، منسیوس در عین حال که طبیعت انسان را با تمایلات طبیعی یکی نمی‌گیرد، ذهن یا قلب را هم طبیعت آدمی به شمار نمی‌آورد. پس طبیعت اصلی انسان چیست؟

۲.۵. طبیعت اصلی انسان

منسیوس از شارحان اندیشه‌های کنفوسیوس بوده است. تعالیم کنفوسیوس نشان می‌دهد که معتقد بود که انسان برتر بر اساس «یی» عمل می‌کند و انسان فروتن بر اساس «لی»؛ لذا یکی از پرسش‌های مهم مطرح برای شاگردان کنفوسیوس این بوده که چرا انسان باید بر اساس یی عمل کند نه لی؟ آیا این ریشه در طبیعت آدمی دارد؟ مسئله طبیعت آدمی تا زمان منسیوس به موضوعی جدی بدل نشده بود (Takada, 1942: 218-19). به نوشته آنالکت به ندرت از کنفوسیوس سخنی درباره «ماهیت آدمی» گزارش شده است (Confucius, 1979: 5-13). در این باره بیشترین سخن نقل شده از کنفوسیوس آن است که «آدمیان به لحاظ ماهیت به یکدیگر نزدیک هستند، آنان در نتیجه عمل مکرر از یکدیگر دور می‌شوند» (Confucius, 1979: 17:2). منسیوس بر روی ایده ماهیت انسان تمرکز می‌کند. از رهگذر تعریف کردن ماهیت آدمی به مثابه خیر، او بر «تفاوت اندک» میان آدمیان و حیوانات فاقد شعور تأکید می‌کند؛ این تفاوت اندک همانا ذهن است که هم سنجشگر است و هم فرمان دهنده. بدین ترتیب و در جای خود، برای آنکه این نوع ذهن کاملاً معتبر گردد، وجود منبعی مطلق و غایی گریزناپذیر است؛ بنابراین منسیوس به باوری سنتی در تین تمسک می‌جوید و آن را به شیوه‌ای کاملاً اصیل تفسیر می‌کند. بدین سان می‌توان استدلال کرد که خیر بودن طبیعت آدمی پیش از این در آموزه جن کنفوسیوس مضمور بوده است. هم‌راستا با این تفکر، برای منسیوس حمایت از اینکه ماهیت آدمی خیر است منطقی می‌نماید. مع الوصف، انتظار می‌رود تا یک بنیان نظری کلی برای آن فراهم آید. از این رو، منسیوس به بررسی چگونگی طبیعت انسان می‌پردازد. در زمان منسیوس و پیش از او نظریه‌های مختلفی درباره طبیعت انسان وجود داشت که می‌توان آن‌ها را به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

- طبیعت انسان نه خوب است و نه بد
- طبیعت برخی از انسان‌ها خوب و برخی دیگر بد است.
- طبیعت انسان می‌تواند هم خوب باشد و هم بد (عناصر خوب و بد هر دو)

دیدگاه منسیوس: در طبیعت انسان هم عناصر نیک است (میل به خوبی در انسان مانند میل آب به سرایشی است) و هم عناصر نه خوب و نه بد. پس هم عنصر خوبی در وجود انسان است و هم عناصری که نمی‌توان آن‌ها را خوب خواند و نمی‌توان آن‌ها را بد خواند. در تفسیر این مسئله منسیوس معتقد است که انسان دو بعد وجودی دارد:

نیک یا بد بودن طبیعت اصلی انسان یکی از بحث انگیزترین مسائل در فلسفهٔ چینی بوده است. بنا به عقیدهٔ منسیوس، در دوران وی گذشته از نظریهٔ خود او در این زمینه، سه نظریهٔ دیگر نیز وجود داشته است.

نخستین آن‌ها این بود که طبیعت آدمی نه خوب است و نه بد. دومین نظریه مدعی بود طبیعت آدمی می‌تواند خوب باشد بد (یعنی این که در طبیعت آدمی هم عناصر خوب وجود دارد و هم عناصر بد)، سومین نظریه می‌گفت که طبیعت بعضی از آدمیان خوب است و بعضی دیگر بد (Pan, 2005: 2).

منسیوس معتقد است که طبیعت انسان خوب است و گرایش به نیکی دارد؛ به عبارت دیگر، انسان فطرتاً به انجام کارهای خوب و داشتن صفات پسندیده تمایل دارد. از او نقل می‌کنند که گفت: تمایل انسان به طرف خیر و عمل صالح مانند تمایل آب به طرف سرایشی، طبیعی است. همان‌طور که آب خودبه‌خود سرایش می‌رود انسان نیز به فطرت اصلی و جبلت بدوی به سوی خیر و صلاح تمایل دارد (Nivson, 1987: 374).

او برای اثبات نظریهٔ خود، استدلال‌های گوناگونی عرضه می‌دارد، یکی از آن‌ها این است: تمام انسان‌ها روحی دارند که نمی‌تواند مشاهده رنج دیگران را تحمل کند؛ مثلاً اگر افراد انسانی ببینند که کودکی در حال افتادن درون یک چاه است، بدون استثنا همهٔ آن‌ها احساس نوعی دلهره و نگرانی می‌کنند.

طبیعت انسان، هسینگ، به اعتقاد منسیوس اساساً نیک است و این امر به واسطه عمومیت سرآغازها یا احساس‌های چهارگانه انسانی در طبیعت او است (Mencius, 1970: II, A, 6). هر انسانی این سرآغازها را از همان آفرینش با خود دارد و به واسطه همین طبیعت - سرآغازها - است که انسان از دیگر موجودات زنده متمایز می‌گردد.

منسیوس می‌گوید «اینکه یک انسان اصیل از ماهیتش یعنی خیرخواهی، نیکوکاری، فروتنی و خرد تبعیت می‌کند، ریشه در طبیعتش دارد» (Mencius, 1970: VII, A, 21). تین در آفرینش، طبیعت انسان را با این احساس‌ها سرشته است (Mencius, 1970: 2a, 6).

اما آنچه که در بعد انسانی آدمی قرار دارد و انسانیت انسان بستگی به آن دارد باید رشد کرده و شکوفا گردند و انسان بالقوه به انسان بالفعل تبدیل شود؛ لذا انسانیت انسان در سرآغازهای چهارگانه یا چهار احساس حقیقی نهفته است:

۱. سرآغاز (حس) رحم یا همدردی فضیلت نیک‌خواهی و احسان یا بشردوستی^۱ را پدید می‌آورد؛ یعنی این حس اگر به فعلیت در آید به صورت نیک‌خواهی و بشر دوستی پدیدار می‌گردد.
۲. سرآغاز (حس) شرم و بیزاری و حیا فضیلت صداقت، تقوی و پرهیزکاری یا درستکاری^۲ را به وجود می‌آورد؛ به این معنی که این حس آن گاه که شکوفا می‌شود به صورت ملکه تقوا در می‌آید یا به صورت درست‌کاری در می‌آید و آدمی را از رفتن به سوی بدی باز می‌دارد.
۳. سرآغاز (حس) فروتنی یا احترام و گذشت فضیلت امانت‌داری و آداب‌دانی^۳ را در آدمی سبب می‌شود.

۴. سرآغاز (حس) تشخیص راستی و خطا فضیلت خرد یا حکمت^۴ را در انسان پدید می‌آورد. لذا منسیوس می‌گوید: انسان دارای این سرآغاز چهارگانه است، به همان ترتیبی که دارای چهار دست و پا است... از آن جا که تمام انسان‌ها این چهار سرآغاز را در خویشتن دارند، پس بگذارید بدانند که چگونه باید آن‌ها را پرورش دهند و به کمال رسانند. نتیجه آن به سان آتش است که شروع به سوختن می‌کند، یا چشمه‌ای که شروع به یافتن راه خروج و جوشیدن می‌کند. بگذارید آن‌ها دقیقاً رشد یابند، و آن گاه می‌توانند همگان را درون دریا‌های چهارگانه جهان محافظت کنند. اگر آن‌ها را از تکامل لازم محروم کنید، حتی نخواهند توانست به پدر و مادر خود هم خدمت کنند.

1. Humanity-Ren=Jen

2. Yi= Rightousness

3. Li= the observance of rites

4. Chih= Wisdom

او در جای دیگر این وضعیت طبیعت آدمی را به نحو استعاری این‌گونه توصیف می‌کند: «آتشی که آغازیدن می‌گیرد، بهاری که به تمامه به وقوع می‌پیوندد و غنچه‌ای که شکوفا می‌گردد» (Mencius, 1970: II, A, 6).

تمام انسان‌ها در ذات اصلی خویش، دارای این «سرآغاز چهارگانه» اند که اگر به شیوه کامل پرورش یابند، به چهار تقوای دائم تبدیل خواهند شد و این نکته‌ای است که در آیین کنفوسیوس بر آن فوق‌العاده تأکید شده است. اگر مانعی خارجی در راه این فضیلت‌ها پیش نیاید، از درون به طور طبیعی رشد و نمو خواهند کرد، همان‌گونه که یک درخت از یک بذر بار می‌آید، یا یک گل از غنچه (Wei, 1916: 35; Yu-Lan, 1947: 112-113).

باتوجه به این مورد می‌توان دریافت، کسی که فاقد احساس همدردی است، انسان نیست، کسی که فاقد احساس شرم و بی‌زاری است، انسان نیست، کسی که فاقد احساس فروتنی و گذشت است، انسان نیست؛ و کسی که فاقد احساس تشخیص خطا و صواب است، انسان نیست. خلاصه اینکه، منسیوس در باره نیک بودن فطرت انسان و این که بدی فرد حاصل نشناختن و غفلت از طبیعت انسان است، می‌گوید:

طبیعت انسان خوب است؛ انجام دادن عمل خوب توسط فرد بر اساس طبیعت نیک او است. مقصود من از خوب بودن این است. اگر کسی عمل بدی را انجام دهد و یا بد بشود، ربطی به طبیعت ندارد و آن را مورد سؤال قرار نمی‌دهد. همه افراد بشر حس همدردی، شرم، احترام و تشخیص درست و نادرست را دارند؛ از احساس هم‌درد، جن (انسانیت و خیرخواهی) می‌آید؛ از احساس احترام، لی (آداب‌دانی) می‌آید؛ از حس تشخیص صواب و خطا، چی (حکمت) سرچشمه می‌گیرد؛ از حس شرمندگی، یی (صداقت و تقوی) می‌آید. جن، یی، لی و چی از بیرون به ما وارد نمی‌شوند و تحمیل نمی‌شوند. ما آنها را درون خود داریم. ما، اغلب، در باره آنها به دقت تفکر نمی‌کنیم و در صدد کشف آن در خودمان نیستیم. به همین خاطر است که می‌گویند: به دنبال آن بگرد و جستجو کن، خواهی یافت و در اختیار داری (خواهی داشت)؛ بی‌توجهی و غفلت کنی، از دستشان خواهی داد. فرد ممکن است یک بار و یا دوبار و یا به تعداد بی‌شماری خطا کند و آن بدین سبب است که توجه کاملی به موهبت فطری و سرشته شده در خود نکرده و آنها

را به کار نبرده است. کتاب شعر می‌گوید: بشر را آسمان آفریده (ساخته) است، آنان هر چیزی (همه چیز) را دارند، و به قوانین کلی تمایل دارند، و از این رو، فضایل والا را دوست دارند (Mencius, 1963: 113; Mencius, 1999: 251).

انسانیت انسان که در گرو شکوفایی این سرآغازها یا احساس چهارگانه، یعنی طبیعت (هسینگ) انسان است، اگر به درستی پرورش نیابد، تحلیل می‌رود و ناپدید می‌شود و... پرورش طبیعت انسان شامل کنترل بعد فیزیکی و «محافظت از ذهن» نیز می‌شود. بنابر این، طبیعت (هسینگ) و ذهن (هسین)، آنچه را که ما هستیم را مشخص و معین می‌کنند. با این که همه انسان‌ها، طبیعتاً نیک و خوب هستند، تحقق آن خوبی به واسطه خودشناسی^۱ و خود پروری^۲ است (Mencius, 1963: 140).

منسیوس معتقد است هر چیزی در حد کمال، در اندرون آدمی نهفته است. وی در جایی از گوهر انسان، تعبیر به «چی» می‌کند و آن را نیروی هنگفت و منبع حیات انسان می‌خواند (Wei, 1916: 36). به نظر می‌رسد بتوان این نیروی هنگفت چی را معادل طبیعت انسان دانست.

۳. سرنوشت پس از مرگ

به گفته منسیوس، انسان مخلوق تین/آسمان است (Pan, 2005: 21,16; Arthur, 1882: 43; Wei, 1916: 36) منسیوس معتقد است که طبیعت انسان کامل و محض غیرقابل تغییر است و آنچه که تغییر می‌کند و کامل می‌شود، ذهن انسان است (Pan, 2005: 66-68, 33, 49). حال باید بدانیم که روح (هسینگ انسانی) پس از مرگ چه می‌شود؟ منسیوس در این باره، به طور مستقیم و واضح سخن نگفته است.

هرچند منسیوس، هیچ‌گاه، اعمال انسان را در چهار چوب وسیع‌تری چون زندگی پس از مرگ و یا چرخه باز پیدایی در نظر نگرفته است (Lee, 1990: 47)، اما باید توجه داشت که منسیوس، یک کنفوسیوسی اصول‌گرا است و معمولاً او را در مقابل شون زی، بزرگ‌ترین مبدع مکتب کنفوسیوس مطرح می‌کنند. یکی از دلایلی که شون زی را بدعت‌گذار خوانده‌اند، نادیده

گرفتن و انکار تشییع اموات و مراسم عزاداری و تقدیم قربانی به ارواح ایشان و تین/آسمان است. (ناس، ۱۳۸۰: ۴۰۷، ۳۸۹-۳۸۸).

اما منسیوس در مراسم عزاداری و اهدای قربانی برای ارواح مردگان، شرکت نموده و برای آنها احترام زیادی قایل بود و معتقد بود که به دقت بایستی اجرا شود، نه تنها به این خاطر که ارزشی تاریخی دارد، بلکه به این دلیل که اعتبار روان‌شناسانه و اخلاقی برای آن قائل بود (Nivson, 1987: 374).

نتیجه

منسیوس، دانشمند بزرگ مکتب کنفوسیوسی و از شارحان اندیشه‌های کنفوسیوس، پیشه فلسفی خود را از جایی آغاز می‌کند که کنفوسیوس تلاش فلسفی‌اش یعنی ایدئال جامع جن را به اتمام رسانیده بود. منسیوس برای تجسم بخشیدن به این ایده، در وهله نخست با فرض اینکه به همه آدمیان قوه جن بودن عطا شده است حوزه این ایده را به دورترین حدود گسترش می‌دهد. منسیوس معتقد است انسان مجهز به طبیعتی متشکل از استعدادهایی درونی به نام چوان است که وقتی به فعل درآید تبدیل به چندین فضیلت اصلی خواهند شد که انسانیت او به داشتن آن فضايل است؛ اینها موهبت‌های آسمانی هستند که تین به همه بشر عطا کرده است؛ لذا او به خدایی به نام شانگ تی یا تین باور دارد که خالق و آفریننده قادر است؛ حاکم مطلق، کسی که سلطنت و حکومت را به فردی عطا کرده و دیگری را به زیر کشیده و سرنگون می‌کند؛ مایل به سلامت و نیکی جسمانی و اخلاقی بشر است؛ مقدس؛ مقدر و خالق همه چیز، از جمله انسان و طبیعت او است.

در مورد کیفیت طبیعت انسان، باید گفت که مفهوم منسیوس از طبیعت انسان در تصویری از ابعاد تشکیل‌دهنده وجود انسان و چگونگی تبیین بدی‌ها در زندگی انسان که همیشه با «ساحت خوب» او همراه است.

او ابعاد تشکیل‌دهنده وجود انسان را در سه عنصر زیر خلاصه می‌کند:

- جسم و ویژگی‌های آن: منسیوس این بخش از وجود انسان، که شامل جسم، حواس و ویژگی‌های فیزیکی است، را بد نمی‌داند که باید تحت کنترل ذهن آگاه قرار گیرد؛ در غیر این صورت منجر به گمراهی انسان می‌گردد. منسیوس، زمانی که بحث از طبیعت آدمی می‌کند، اهمیت زیادی برای این جنبه از وجود انسان قائل نمی‌شود و آن را جزء طبیعت اصلی انسان نمی‌داند.

- ذهن (قلب): ذهن جنبه‌ای از وجود انسان است که به واسطه آن فرد می‌تواند به‌عنوان انسان رفتار کند. ذهن به دو صورت است؛ ذهن محدود یا جزئی، که معمولاً موجب رنج و زحمت می‌شود، و عامه مردم به لیل تفکر کمتر، بیشتر متمایل به آن هستند؛ و ذهن کامل که مقدر در طبیعت انسان است و مطلق، اما اگر انسان نتواند آن را انتخاب کند، نمی‌تواند به کنه آن برسد و آن را بشناسد. راه رسیدن به ذهن کامل توسعه دادن و پرورش و تفکر در ذهن محدود است.

- طبیعت انسان: جنبه‌ای از وجود انسان است که در واقع انسان بودن به آن است. توسط ذهن کامل ظاهر می‌شود و تجلی می‌یابد و جسم حامل آن است؛ ولی هرگز با ذهن و جسم یکی نیست. طبیعت انسان از نظر منسیوس حقیقتی محض است، چرا که هر انسانی حتی شرور هم آن را دارد؛ همچنین کامل و مطلق است چرا که به‌عنوان مرحله‌ای اخلاقی تغییر نمی‌کند و توسعه نمی‌یابد؛ و نیز چیزی نیست که با عناصر بد در هم باشد؛ بلکه خوبی صرف است به خاطر این که عناصر بد ریشه در طبیعت انسان ندارد.

همه‌ی انسان‌ها در ذات خود از سرآغازهای چهار گانه ای جن، یی، لی و چیه برخوردار هستند که اگر به شیوه کامل پرورش یابند، چهار فضیلت بزرگ نیک‌خواهی، تقوی، امانت‌داری و تشخیص درست از نادرست را در انسان سبب خواهند شد؛ لذا انسانیت انسان بستگی به رشد و شکوفایی آن‌ها دارند. اگر موانع خارجی پیش نیایند و این سرآغازها به طور طبیعی رشد کنند انسانیت او به فعلیت خواهد رسید. طبیعت انسان محض و کامل و بدون تغییر است. محیط و عوامل محیطی می‌توانند بر فرایند رشد انسان تأثیر بگذارند و موجب اختلاف میان انسان‌ها شوند. همه انسان‌ها از این سرآغازها برخوردارند. اگر بعداً تفاوتی در میان انسان‌ها به وجود بیاید به عوامل خارجی بر می‌گردد.

منسیوس معتقد است هر چیزی در حد کمال، در اندرون آدمی نهفته است و نیز از گوهر انسان، تعبیر به «چی» می‌کند و آن را نیروی هنگفت و منبع حیات انسان می‌خواند که شاید بتوان این نیروی هنگفت چی را معادل طبیعت انسان دانست.

منابع

- باير ناس، جان (۱۳۸۰)، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- چینگ، جولیا (۱۳۸۲)، *ادیان چین*، ترجمه حمید رضا ارشدی، مرکز باز شناسی اسلام و ایران (انتشارات باز).
- دوست محمدی (۱۴۰۰)، *احسان، منسیوس، مقدمه*، تهران: ققنوس.
- Arthur, Rev (1882), *The mind of Mencius or political economy founded upon moral philosophy*, Boston: Houghton, Mifflin & CO.
- Chang, Carsun (1967), "Mencius", in *Encyclopedia of philosophy*, Vol.5, USA, Crowell Collier&AACmillan, inc, pp.275-276.
- Confucius (1979), *The Analects*, trans., by D. C. Lau, Penguin Books.
- Lee, H. Yearley (1990), *Mencius & Aquinas of virtue and conceptions of courage*, State University of New York Press.
- Maclagan (1990), "Mencius", in *Encyclopedia of Religion & Ethics*, Vol.8, ed James Hastings, The Scholar Press ILkey, New York, pp.547-548.
- Mencius (1970), *The Works of Mencius*, trans. James Legge, New York: Dover.
- Mencius (1963), "Mencius", trans by W. A. C. Dobson, London: Oxford University Press.
- Mencius (1999), *Mencius*, trans by Zhao Zhento & Zhou Dingzhi, Hunan peoples' publishing House Foreign Language Press, first edition.
- Nivson, s. David (1987), "Meng-Tzu", in *Encyclopaedia of Religion*, Micea Eliade, Macmillan Publishing Company, 1987.
- Pan, Yue (2005), "A picture of human composition: an interpretation of Mencius' theory about Human Nature", A thesis presented to the faculty of the Graduate School University of Southern California in partial fulfillment of the Requirements for the Degree Master of Art.
- Shih, Vincent Y. C. (1963), *Metaphysical Tendencies in Mencius*, Philosophy East and West, University of Hawai'i Press, Jan., 1963, Vol. 12, No. 4, pp. 319-341.
- Takada, Shinji (1942), *shina shiso*, Tokyo: Shunj yusha, pp 218-19.
- Wei, C.M. Francis (1916), *The political principles of Mencius*, Shanghai, Presbyterian Mission Press, 1916.